

ترنج بویا و به زرین

«تأملی بر یک آیین ایرانی»

❖ سجاد آیدنلو

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

چکیده:

در داستان رستم و اسفندیار و بخشی از اسکندرنامه ی فردوسی، رستم و اسکندر به ترتیب در دیدار با اسفندیار و خاقان چین، «ترنجی» به دست دارند. غرابت موضوع، شاید هم ساده انگاری و سطحی نگری، باعث شده که در هیچ یک از گزارش های داستان رستم و اسفندیار بر روی نکته ای که در این مقاله به آن خواهیم پرداخت تأمل کافی نشود اما با مراجعه به قسمتی از داستان بیژن و میثوه و شواهدی که از منظومه های دیگر به دست می آید، آشکار می شود که «ترنج» و «به» زرین مصنوع و میان تهی که اندرون آن با مشک و بوهای خوش پر می شده، ابزاری شخصی و فردی برای خوش بو کردن مجالس بوده است و این خود بر پایه ی آیین معطر کردن محل های اجتماع و اهمیت بوی خوش در سنت های ایرانی استوار بوده است و نمونه های متعددی در تاریخ و فرهنگ ایران دارد.

در روایات ایرانی از ترنج زرین معبر در یکی از آیین های ویژه ی ازدواج و نیز برای جلوه نمایی و جلب نظر معشوق هم استفاده می شده است.

واژه های کلیدی: ترنج زرین، بوی خوش، شاهنامه

در شاهنامه اشارات، نکته ها، تعبیر و ترکیباتی وجود دارد که بر اثر عواملی مانند زیبایی صوری شعر، جذابیت داستانی حاکم بر منجر عمودی ادبیات، کم دقتی، ساده انگاری و پسنده نمودن به ساخت و معنای ظاهری و... گاه از تأملات کافی به دور مانده است.

دایره ی شمول این نوع ظرایف، از توجه به معنای دقیق و درست یک واژه، تا پیشینه یا الگوی اساطیری یک شخصیت یا کل داستان را در بر می گیرد و بدیهی است که یافتن و بازگشایی آن ها نیازمند دقت نظر در شاهنامه و جست و جو در منابع متعدد مربوط به فرهنگ و ادب ایران، خصوصاً حوزه ی اساطیر و ادب حماسی است، تا با گردآوری قراین و شواهد و مقایسه ی آن ها نتایج هرچند احتمالی و پیشنهادی به دست آید. یکی از این اشارات در خور بحث، «ترنج به دست بودن» دو شخصیت نامدار شاهنامه است. رستم هنگامی که خشمگین از پیمان شکنی و بی رسمی اسفندیار به نزد وی باز آمده است:

بیامد بر آن کرسی زر نشست
بر از خشم، بویا ترنجی به دست

(عالمی ۲۴۴، ۲۴۶)

اسکندر نیز که به هیبت فرستادگان به درگاه

فغفور چین رفته، «ترنج» به کف دارد:

سکندر نیز بیامد ترنجی به دست
ز ایوان سالار چین نیم مست

(سکو ۹۳، ۱۵۹۸)

در هیچ یک از گزارش ها و تحلیل های داستان رستم و اسفندیار - که طبعاً بیش از بخش اسکندر در شاهنامه مورد توجه و بررسی قرار گرفته است - بر روی بیت مذکور از این داستان درنگ لازم نشده و توضیح داده نشده است که چرا رستم در دیدار با پهلوان روین تن «ترنج بویا» در دست دارد. تنها یکی از پژوهشگران به مناسبتی اشاره کرده است که به دست گرفتن ترنج نشانه ی پیروزی و غرور و سربلندی بوده است. شادروان استاد حسن وحید دستگردی ذیل این دو بیت از منخزن الاسرار نظامی

سبزه تر از برگ ترنج آسمان

آمده ترنج به دست آن زمان

چون فلک آن جا علم آراسته

سبزه به کشتیش به در خواسته

نوشته اند: «رسم قدیم کشتی گیران است که

هنگام مبارز خواستن دستنبویی از نارنج و غیره به

دست می گیرند.»^۱ اما متأسفانه ایشان مأخذ سخن

خویش را نیاورده است تا درجه ی اعتبار و احتمال تعمیم آن بر ایات شاهنامه بررسی شود.

ظاهراً «ترنج به دست بودن» رستم در ملاقات با

اسفندیار برای خوانندگان عمومی شاهنامه نیز مایه ی

پریش و تعجب بوده و همین باعث شده است تا به

زعم خویش توجیهی برای این کار ارائه دهند که اتفاقاً

چون مینای آن توجه به کلید - واژه ی «بویا» بوده،

قابل توجه تر از توضیحات دیگران است. طبق یکی

از روایات مردمی چون رستم پس از کشتن دیو سپید،

از سر خشم جگر او را به دندان می خایند، دهانش

سخت بدبو می شود. پزشکان که از درمان این بو در

می مانند به ناچار ترنجی مشک و میان تهی از زرناب

می سازند و درون آن را پر از مشک می کنند تا رستم

به هنگام سخن گفتن ترنج را مقابل دهان خویش

بگیرد و نفسش مخاطبان را از زده نکند.^۲ در داستانی

دیگر نیز دست رستم به سبب بیرون کشیدن جگر دیو،

بوی بد می گیرد و به دستور پهلوان عطر دانی به

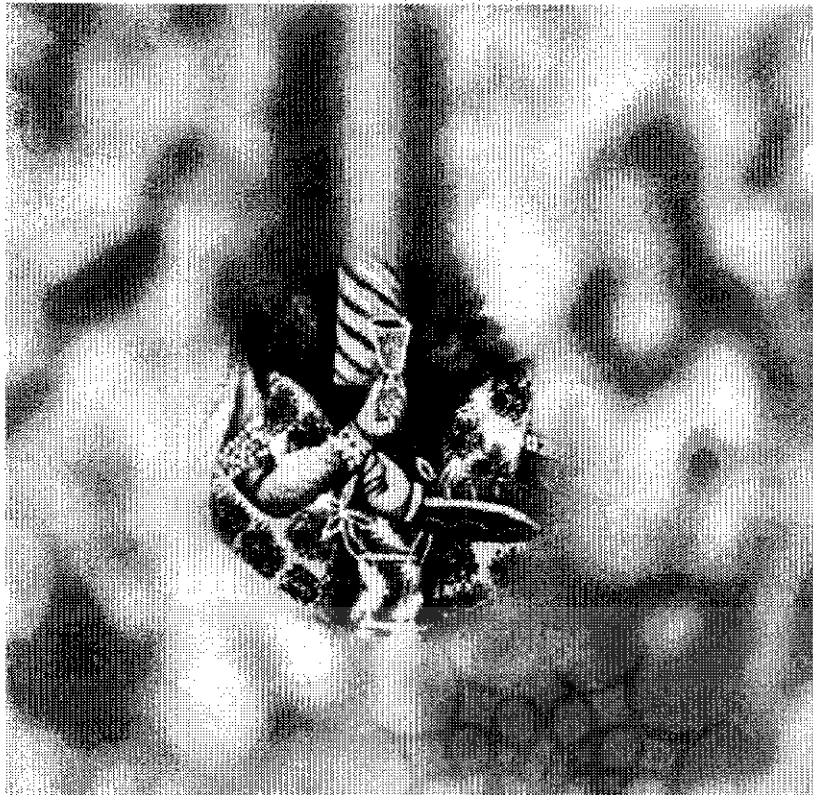
اندازه ی ترنجی از فولاد درست می کنند و درون آن

عطر و گلاب می ریخته و همیشه آن را در دست می

گرفته که بوی بد دستش خیلی آشکار نشود.

(فردوسی نامه، ج ۱، ص ۲۱۲)

جالب است که در همین مجموعه روایات



عامیانه از شاهنامه، رستم بعد از این که اسفندیار به لابه گری های او و قعی نمی نهد و خاندانش را نکوهش می کند، با همان ترنج طلائی که در دست داشت به پهلوی چپ اسفندیار کوبید و او را کشت (همان، صص ۲۱۲ و ۲۱۳) در گزارش مشابه دیگر هم این ترنج حربه مانند، فلزی است و:

چون از دست رستم رها شد ترنج
ز پهلوی شه دنده بشکست پنج^۱

اما به نظر نگارنده برای روشن شدن موضوع «ترنج بویا» باید به بخش دیگری از شاهنامه مراجعه کرد، آن جا که در داستان بیژن و منیژه در وصف بز مگاه کیخسرو آمده است:

درختی زدند از برگاه شاه
کجا سایه گسترده بر نواج و گاه
تنش سیم و شاخش ز یاقوت و زر
بر او گونه گون شاخ های گهر
عقیق و زمرد همه برگ و بار
فرو هشته از شاخ چو گوشوار
همه بار زرین ترنج و بهی

میان ترنج و بهی را نهی
بدوی اندرون مشک سوده به می
همه سفته پیکرش بر سان نی
که را شاه برگاه بنشانندی
بر او باد از آن مشک بفرشاندی

(خالقی ۳، ۳۶۰ و ۳۶۱، ۷۵۵-۷۶۰)

چنان که ملاحظه می شود بار این درخت مرصع و مصنوع، ترنج و به زرین مجوف و سوراخ داری است که آکنده از می و مشک است و باد بوی خوش آن ها را بر حاضران مجلس می افشانند. این گونه از درختان تریبی که ویژه ی بزم ها و بارهای پر شکوه بوده است در دوره ی تیموری نیز وجود داشته^۲ و توصیف نمونه ای از آن ها با همان نارنج و ترنج معنیر در غازان نامه ی منظوم و در خرگاه خاقان دیده می شود که احتمالاً تقلیدی از گزارش فردوسی است:

پس آن گه شناسای در و گهر
درختی بر آراست از سیم و زر
... ز نارنج زرین و سیمین ترنج
سر شاخ ها از گرانی به رنج
میان ها پر آکنده از مشک ناب
همه بارگه بوی عود و گلاب
چو نارنج از باد لرزان شدی

اهمیت سوزاندن گیاهان خوش بو در فرهنگ ایران باستان است و در واقع یک عمل آیینی به شمار می رود.

در جشن های کهن ایرانی، سوزاندن گیاهان معطر از رسوم متداول بوده و این کار تا اندازه ای اهمیت داشته است که روان در گذشتگان را نیز از عطر و خوش بویی بی بهره نمی گذاشتند.^۳ در اوستا پراکتیدن بوهای خوش سفارش شده است^۴ و در وندیداد (فرگرد هشتم، بند ۷۹ و ۸۰) اهورامزدا به زرتشت می گوید: هرگاه کسی آشوتانه از چوب «اورواسنی» یا «هوه-گون» یا «هوه-کرتی» یا «ههذ» بپاشد یا هر چوب خوش بوی دیگری هیزم برای آتش بیاورد، از هوسویی که بادبوی خوش آن آتش را برده هزاران تن از دیوان ناپیدا، هزاران تن از دیوان-زادگان تاریکی، هزاران جفت از جادوان و پریان در آن آتش-پسر اهوزه مرزا-می افتند و کشته می شوند.^۵ این اشاره نشان می دهد که سوزاندن چوب های بویا جنبه ی دینی نیز یافته و در آیین زرتشت دور دارنده ی اهریمنان دانسته شده است. پای بندی به سنت خوش بو کردن محل اقامت و اجتماع به حدی مهم بوده که به گزارش هرودت، در لشکرکشی خشایارشا به یونان، ایرانیان پیش از حرکت سپاه گیاهان بویا سوزاندند و برگ مورد بر راه افشانند.^۶ نظامی نیز

ز بویش هوا عنبر افشان شدی^۷
علاوه بر این درخت های ترنج میوه، به و نارنج و ترنج بویا به تنهایی نیز در شادخواری ها و محافل استفاده می شده است، برای نمونه در گرشاسب نامه درباره ی گلشن بزم فریدون می خوانیم:

ز زری کران نار و نارنج بود
به هریک بهای یکی گنج بود
همه دانه ی نار یاقوت و زر
ز کافور، نارنج ها کرده پر^۸
در بهمن نامه، ترنج، مجلس را معطر می کند:
ز بوی ترنج و گل و یاسمین
بهشت نوآیین نمود آن زمین^۹

و در کوش نامه یکی از وسایل معنیر کردن نشستگاه طیهور شاه، ترنج و به است:

به خروار بار ترنج و بهی
نهاده بر تخت شاهنشهی^{۱۰}

از این شواهد کاملاً آشکار می شود که «ترنج» و «به» زرین ابزاری برای خوش بو کردن مجلس بوده است و رستم و اسکندر نیز به همین دلیل به هنگام ملاقات و حضور در محفل عمومی، ترنج بویا-با همان ویژگی هایی که در وصف بنار درخت بزم کیخسرو آمده است- به دست گرفته اند و این خود مبتنی بر سنت دیرین معطر کردن محل های اجتماع و

به صراحت این کار را آیین مغان معرفی کرده است :
بفرمود شاه آتش افروختن

به رسم مغان بوی خوش سوختن^{۱۱}
بر اساس همین آیین پستیدیه‌ی ایرانی است که
در شاهنامه بارها از عطر آلود کردن بز مگه و ایوان
سخن رفته و حتی بر خوش بو کردن جای خواب نیز
تأکید شده است. به این چند نمونه‌ی کوتاه توجه
فرمایند :

بفرمود تا آتش افروختند

همه عتیر و زعفران سوختند

(خالقی، ۸۹/۸۹)

بیار است ایوان ها چون بهشت

گلاب و می و مشک و عتیر سرشت

(خالقی، ۲۵۸/۱۳۵۱)

سزاور او جای آرام و خواب

بیار است و بهاد مشک و گلاب

(خالقی، ۱۲۲/۵۲)

طبق های زرین بر از مشک ناب

به پیش اتمرون آنگیر گلاب

(خالقی، ۳۹۵/۱۲۴۷)

بکی جام کافور بر با گلاب

چنان کن که بویا بود جای خواب

(سکوه، ۳۵۵/۸۷۷)

همان گونه که از این شواهد بر می آید، اجزای
عمومی رسم خوش بو کردن محافل با مشک و گلاب
و عتیر و سوزاندن گیاهان بویا و نیز درختان آراسته به
نارنج و ترنج مشک آکنده بوده و محتملاً در دست
گرفتن ترنج و به مصنوع زرین هم ابزار شخصی و
فردی این کار بوده است که بیرون از شاهنامه نیز موارد
دیگری از آن ملاحظه می شود، چنان که برای نمونه
در شرف نامه‌ی نظامی، اسکندر، به سان شاهنامه،
آن گاه که میهمان خاقان چین است :

به شادی بر آن تخت زرین نشست

ز کافو و عتیر ترنجی به دست

(ص، ۴۴۱)

و نوشابه در دیدار با اسکندر :

بر اورنگ شاهنشهی بر نشست

گرفته معنیر ترنجی به دست

(همان، ص، ۲۹۶)

در خسرو و شیرین :

به دست هر کسی بر، طرّفه گنجی

مکمل کرده از عتیر ترنجی^{۱۵}

در همای و همایون نیز آمده است :

به سبب و ترنجش روان را نظر

به دستش معنیر ترنجی ز زر^{۱۶}

خاقانی هم در قصاید مدحی خویش در قالب

تصویرهایی به ترنج و دستنبو اشاره کرده است :

چرخ ترنجی به صبح ساخته نارنج زر

از بی دست ملک، مالک ملک رقاب

در کف بخت بلندش ز اختران

هفت دستنبوی زیبا دیده ام^{۱۷}

معروف ترین نمونه‌ی این نوع دستنبوها در تاریخ
و فرهنگ ایران، «زرمشت افشار»ی است که جزو
اسباب و دارایی های هجده گانه‌ی خسرو پرویز به این
شهریار پرتجمل ساسانی نسبت داده شده است، در
میان منابع گوناگون، دقیق ترین و مفصل ترین
توصیف این ابزار ویژه در غر اخبار ثعالی و عجایب
المخلوقات همدانی دیده می شود. ثعالی در این باره
می نویسد : «زرمشت افشاری بود که از کانی از تبست
آورده بودند و سنگینی آن دو بست متقال بود و مانند
موم نرم بود و چون آن را در مشت می قشرند از میان
انگشتان بیرون می آمد و شکل پذیر بود و از آن
تندیس های گوناگون ساخته می شد و دوباره به
گونه‌ی نخستین باز می گشت. ^{۱۸} در بخش مربوط
به خسرو پرویز در شاهنامه سخنی از دست افشار او
نیست و فقط در روزگار پادشاهی شیرویه و زمانی که
خسرو پرویز شهر بند فرزند خویش است به «به»
تناوری در دست او اشاره شده که بر زمین افتادن آن
موجب تقال بدی نیز برای پرویز می شود :

بھی بس تناور^{۱۹} گرفته به دست

دژم خفته بر جایگاه نشست

(سکوه، ۲۵۹/۸۹)

این دست افشار طلایی بارها در ادب پارسی
مورد اشاره قرار گرفته است. برای نمونه :

ملک را زر دست افشار در مشت

کز افشردن برون می شد ز انگشت^{۲۰}

اگر چه دارد خسرو طلای دست افشار

تصرف دل شیرین به دست کوهکن است^{۲۱}

و خاقانی آن را «به زرین» نامیده که احتمالاً به
تأثیر از شاهنامه است :

کسری و ترنج زر، پرویز و به زرین

بر باد شده یکسور، با خاک شده یکسان

(دیوان، ص، ۳۵۹)

به نظر برخی محققان این مشت افشار تمادی از
فرشاهی و نوعی وسیله‌ی اظهار شکوه و تجمل بوده
است^{۲۲} و نگارنده نیز می افزاید که با وجود تصریح

فردوسی و خاقانی و به استناد اشارات منکور مأخذ
دیگر، این زر نرم صرفاً ابزار سرگرمی خسرو پرویز
بوده و به سان ترنج و به زرین هرگز بویا نبوده است.
کاربرد تعبیر «به» برای این طلای موم مانند دست
افشار در شاهنامه و به تبع آن شعر خاقانی، شاید با
توجه به ترنج و به معطر در بخش های پیشین شاهنامه
باشد که در دست گرفتن آن ها منظور و کارکردی غیر
از مشت افشار خسرو پرویزی داشته است.

در کتاب (الظرف و الظرفا یا الموشی) اثر و شام
(۳۲۵ هـ. ق) در بخش رفتار و منش مرد ادیب در
موضوع هدیه دادن از اهدای ترنج و دستنبو به عنوان
از مغان یاد شده است^{۲۳}، که نشان دهنده‌ی نفوذ ترنج
بویا از فرهنگ و آداب ایران در میان اعراب است و
احتمالاً ثابت می کند که استفاده از آن، چنان پر
اهمیت و رایج بوده که نظر تازیان را نیز جلب کرده و
در آیین های آن ها راه یافته است.

بر روی سنگ نگارده های هخامنشی در دست
شاه و ولی عهد و برخی نژادگان، گل مانندهایی دیده
می شود که آن ها را نشان سرسبزی و برکت یا از
نمادهای فرمان رویی دانسته اند^{۲۴} ولی چون این اشیا
را غیر از شاه و شاهزاده، مهتران درباری نیز در اختیار
دارند شاید بتوان به استناد شاهنامه، آن ها را به یا ترنج
و یا نهایتاً وسیله‌ای برای خوش بو کردن مجلس شاهی
انگاشت و خارج از تاریخ ملی و روایی نیز سابقه و
نمونه‌ای برای در کف گرفتن دستنبو نشان داد. بین
بعضی از سنت ها و موضوعات مذکور در شاهنامه و
اشارات مربوط به دوران هخامنشی همانندی هایی
وجود دارد^{۲۵} و بعید نیست که آیین در دست گرفتن
ترنج بویا نیز از همان مقوله باشد.

در برخی از داستان های ایران برای «ترنج زر»
جز از نقش معنیر کردن مجلس، کارکرد دیگری نیز
فایل شده اند و آن استفاده از این دستنبو در یکی از
آیین های ویژه‌ی ازدواج است. در روایت ازدواج
آبتین و فرارنگ (فرانگ) در منظومه‌ی کوش نامه، رد
و قبول ترنج زر نماد موافقت یا مخالفت دختر با
خواستگار خویش است. طبق این رسم، دختر و
پسر :

که یکدیگر را ببیند چهر

اگر هر دو را دل گراید به مهر

یک اسپر خمش سبز باید بلند

ز منستان نیابد ز سرما گزند

بهارش همان و خزانش همان

همه ساله در بزم با مردمان

از آن دسته‌ای با ترجیحی به زر نشانده بر او چند گونه گهر به دست اندرون دارد آرازه شوی به دایه دهد تا برد پیش اوی عروس ار نخواهد نگیرد فراز فرستد به خواری سوی مرد باز و گر خود بود مرد را خواستار بگیرد، بیوسد نهد در کنار

(ص ۳۴۳)

لذا در دنباله‌ی داستان و اجرای این سنت: به هر مزد روز آبتین بر نشست ترجیحی و شاخی ز سبزی به دست ... هم از آستان رفت تا پیش گنج فرارنگ را داد، زرین ترجیح

(ص ۳۴۶)

مشابه این آیین در شاهنامه در داستان گشتاسب و کنایون به نظر می‌رسد و در آن به جای ترجیح زر، به مبادله‌ی دسته گل بین خواستگار و نوعروس اشاره شده است: یکی دسته دادی کتابون بدوی و زو بستدی دسته‌ای رنگ و بوی

(مخالفه ۲۰۵، ۲۴۳)

گاهی نیز از ترجیح و دستنبوی زرین برای جلوه نمایی عاشق در برابر معشوق و جلب توجه او استفاده شده است. چنان که در سام‌نامه، شمسه‌ی خاوری ترجیح زر معتبری به دست دارد و آن را به سوی بسام پرتاب می‌کند و لسی به چهره‌ی اقلووش «، همراه پهلوان، بر خورد می‌کند و آسبب می‌رساند:

به سبب و ترجیح روان را نظر

به دستش معبر ترجیحی زر

ببفکند تا گرد گیتی پناه
از آن به کند در ترجیح نگاه
قضا را به قلووش زایل بزد
به آهنگ او نغمه، بلبل بزد
چنان شد که نارنج گون شد برش
به زخم معبر ترجیح زرش^{۲۶}

در حمزه‌نامه هم مهرنگار، دختر انوشیروان، پس از دل باختن بر امیر حمزه: طاقت نیارورد. لخلخه ای زر از غیر مشک بردست داشت، سوی امیر حمزه فرستاد. لخلخه در کنار امیر حمزه افتاد. چون امیر سر را بالا کرد دید چه بیند! ماه تمام بالای بام برآمده است. بر خاست و پایستاد و به اشارت پرسید: تو کیستی؟ مهرنگار نیز با اشارت گفت: دختر پادشاهم و عاشق زار تو شده‌ام و واله گشتم. این بگفت و دریچه بیست.^{۲۷}

یادداشت‌ها

۱. رک: پورخالقی چنودری، مهدخت: درخت شاهنامه (ارزش‌های فرهنگی و نمادین درخت در شاهنامه)، شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)، مشهد ۱۳۸۱، ص ۳۴
۲. رک: نظامی: مخزن الاسرار، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره، چاپ دوم ۱۳۷۶، ص ۵۶
۳. رک: انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم: فردوسی‌نامه، انتشارات علمی، چاپ سوم ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۱۱
۴. رک: فردوسی‌نامه، همان، ج ۲، ص ۲۵
۵. برای این موضوع، رک: خالقی مطلق، جلال: بنارو آیین آن در ایران، گل رنج‌های کهن، به کوشش علی دهباشی، نشر فرکر ۱۳۷۲، ص ۲۲۴
۶. رک: نوری آزدی: غازان‌نامه، به کوشش دکتر محمود مدبری، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار ۱۳۸۱، ص ۳۳۴
۷. رک: اسدی توسی: گرشاسب‌نامه، تصحیح حبیب یغمایی، کتابفروشی بروخیم ۱۳۱۷، ص ۴۲۴
۸. رک: ایرانشاهین ابی‌الخیر: بهمن‌ماه، ویراسته‌ی رحیم غفنی، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۷۰، ص ۳۷۴
۹. رک: ایرانشاهین بن ابی‌الخیر: کوش‌نامه، به کوشش جلال متینی، انتشارات علمی ۱۳۷۷، ص ۲۷۴
۱۰. برای دیدن نمونه‌ها، رک: انصاری،

- شهره: اسپرغم، آینه‌ی آشناسپندان (بررسی اسطوره‌ها و بهره‌گیری‌های مذهبی و آیینی از رستی‌های معطر و عطریات در ایران باستان)، مجله‌ی مطالعات ایرانی، شماره ۲، پاییز ۱۳۸۱، صص ۶۳ و ۶۴
۱۱. رک: اوشیدری: جهانگیر: دانشنامه‌ی مزدیسنا، نشر مرکز ۱۳۷۱، ص ۴۸۸
۱۲. رک: دوستخواه، جلیل (گزارش و پژوهش): اوستا، انتشارات مروارید، چاپ چهارم ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۷۶۳
۱۳. رک: هورودت: تراویخ، ترجمه‌ی خالقی مطلق، ج ۱، ص ۳۷۳
۱۴. رک: نظامی: شرف‌نامه، تصحیح دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس ۱۳۶۸، ص ۳۱۲
۱۵. رک: نظامی: خسرو و شیرین، تصحیح دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس ۱۳۶۶، ص ۵۷۹
۱۶. رک: خواجه‌ی کرمانی: همان‌ی همایون، تصحیح کمال عینی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه) ۱۳۷۰، ص ۶۵
۱۷. رک: خالقی: دیوان، تصحیح دکتر ضیال‌الدین سجادی، انتشارات زوار، چاپ ششم ۱۳۷۸، صص ۴۶ و ۴۷
۱۸. رک: ثعالی: شاهنامه کهن (پارسی تاریخ غرر السیر)، پارسی گردان سید محمد روحانی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد ۱۳۷۲، ص ۳۹۰ و

- برای توضیحات منابع دیگر، رک: همدانی، محمدنصیر محمود: عجایب‌نامه (عجایب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات)، ویرایش جعفر مدرس صادقی، نشر مرکز ۱۳۷۵، ص ۲۰۱، خواندمیر: حبیب‌السیر، زیر نظر دکتر دبیر سیاهی، کتابفروشی خیام، چاپ سوم ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۵۰، محمدنصیر خواندمیر: روضة‌الصفیاء، تهذیب و تلخیص: دکتر عباس‌ی زین‌العابدین خرمی، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۱۹۴، مستوفی، حمدالله: تاریخ‌گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحمین نوبلی، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم ۱۳۶۴، ص ۱۲۳، مجمل‌التراویخ و الفصص، تصحیح ملک‌الشعرا‌ی بهار، کلاله‌ی خاوری، بی‌تا، ص ۸۱ و نیز باقری: مهتری: آفتی‌های هژده‌گانه‌ی خسرو پرویز، نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۱۲۵، بهار ۱۳۷۵، صص ۱۰۸ و ۱۰۹
۱۹. در تصحیح آقای حبیب‌حسینی (۸۹/۲۱۴۴) این ترکیب به صورت «تراور» ضبط شده است. برای توضیح این صورت، رک: شاهنامه فردوسی، انتشارات شاهنامه پژوهی، اصفهان ۱۳۷۹، کتاب صفر، ص ۲۴۹
۲۰. رک: نظامی: خسرو و شیرین، همان، ص ۵۷۹
۲۱. رک: صائب: دیوان، به کوشش محمد
۲۲. در این باره، رک: زرین کسب، عبدالحمین: دیدار با کعبه‌ی جان (درباره‌ی زندگی، آثار و آندیشه‌ی خاقانی)، انتشارات سخن ۱۳۷۸، ص ۱۴۲، شاکد، شائول: از ایران زردشتی تا اسلام (مطالعاتی درباره‌ی تاریخ دین و تماس‌های میان فرهنگی)، ترجمه مرتضی ثابت‌فر، انتشارات ققنوس ۱۳۸۱، ص ۲۴۹
۲۳. رک: آذرنوش، آذرنوش: ادب، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی ۱۳۷۵، ج ۷، ص ۳۰۹
۲۴. دواوین‌بارة، رک: باروتین آن در ایران، همان، صص ۱۷۶-۱۸۱، ۱۸۲ و ۲۴۲
۲۵. برای بحثی در این باب، رک: خالقی مطلق، جلال: برخی از باورداشت‌های هم‌ساز میان مآخذ هخامنشی و روایات شاهنامه، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، نشر افکار ۱۳۸۱، صص ۲۷۹-۲۸۳
۲۶. رک: برگزیده‌ی سام‌نامه، به کوشش دکتر منصور رستگار فسائی، انتشارات نوید شیراز ۱۳۷۰، ص ۷۳
۲۷. رک: قصه‌ی امیرالمؤمنین حمزه، تصحیح دکتر جعفر شاعر، کتاب قرآن، چاپ دوم ۱۳۶۲، ص ۱۴۱